

تبیین دیدگاه‌های عمده درباره معنای زندگی از نظر تدئوس متز و ارزیابی آنها و ارائه نظریه‌ای جدید درباره زندگی معنادار

حمیدرضا آیت‌اللهی*

چکیده

پاسخ به پرسش از معنای زندگی دغدغه بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان بوده است. برخی همچون نیچه، شوپنهاور و سارتر معنایی برای زندگی قائل نبوده‌اند، ولی بسیاری دیگر سعی کرده‌اند به این پرسش پاسخ‌های متفاوتی بدهند و با استدلال نشان دهند دیدگاه آنها می‌تواند بهتر معنای زندگی را تبیین کند. در این مقاله در نظر است ابتدا، دیدگاه‌های عمده‌ای که در این زمینه مطرح شده است (همچون خدامحوری، روح‌محوری، طبیعت‌گرایی، ذهن‌گرایی و عینی‌گرایی) به همراه پشتوانه‌های استدلالی شان و همچنین نقدهایشان بر دیدگاه‌های رقیب، نشان داده شود. سپس با ارزیابی نقاط قوت و ضعف این دیدگاه‌ها، نشان داده شود که یک نظریه فراگیر برای معنای زندگی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. در نهایت علاوه بر ارائه دیدگاه جامع و جدید نویسنده، دلایل ترجیح این دیدگاه بر دیدگاه‌های رقیب نیز بیان خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: معنای زندگی، ذهن‌گرایی، عینی‌گرایی، خداوند، روح، ربوبیت، معاد.

۱. مقدمه

پرسش از معنای زندگی یا معنا در زندگی، در موقعیت‌هایی به وجود می‌آید که انسان به

* استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، hamidayat@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۱

ارزیابی فعالیت‌های زندگی‌اش از منظری جامع‌تر و کلی‌تر بپردازد. این موقعیت‌ها معمولاً با هشدارهایی از بی‌نتیجه بودن فعالیت‌ها بیدار می‌شود و در صورت جدی گرفته شدن، برای انسان دغدغه به وجود می‌آورد. این پرسش، معمولاً ناظر به مقطعی از زندگی نیست و تعمق درباره جهت‌گیری کلی زندگی و روح این جهت‌گیری، انسان را وامی‌دارد که در این‌باره عمیق‌تر بیندیشد و جوانب آن را بررسی کند؛ یعنی «تفکری فلسفی برای یک پرسش برخاسته از دغدغه‌های فردی هرکس». این دغدغه‌ها وقتی زیاد می‌شوند که مشاهده می‌گردد برخی از بی‌معنایی زندگی سخن گفته‌اند و یا در نقل ماجرای زندگی‌شان، لایه‌های عمیقی وجود دارد که سردرگمی آنها را دربارهٔ جواب به این پرسش روشن می‌سازد. رمان‌نویسان نقش ارزنده‌ای در بارور کردن این پرسش و درگیر ساختن ذهن خوانندگان رمان‌های‌شان با این دغدغه داشته‌اند. آنها حتی در قالب داستان‌های‌شان سعی کرده‌اند به نحوی پاسخی مثبت یا منفی به این پرسش داشته باشند. زندگی ماشینی، بسیاری را چنان در روزمرگی می‌اندازد که حتی نمی‌توانند به این پرسش بیندیشند و البته بعد از ده‌ها سال به یک‌باره از این یکنواختی بی‌روح خسته می‌شوند و به دنبال پاسخ به این درگیری وجودی خویش می‌گردند.

این‌گونه است که این پرسش با رشد زندگی‌های ماشینی روز به روز پرسش اساسی زندگی انسان می‌گردد. چند ده سال است که بحث فلسفی دربارهٔ پاسخ به این پرسش، بسیار جدی شده است و بخش مهمی از فلسفه را به خود اختصاص داده است. افسردگی‌ها، خودکشی‌ها و تنهایی‌های ناشی از این نوع زندگی ماشینی جوامع درگیر را بر آن داشته است که راه‌حلی برای آن داشته باشند. ۶۵ درصد مردم انگلستان احساس تنهایی دارند و یا در شاکلهٔ دولت برخی کشورهای اروپایی، وجود وزیری به نام وزیر خودکشی و همچنین وزیر تنهایی ضرورت یافته است. این موضوع، حتی کشوری مثل ژاپن را هم واداشته است که وزیر تنهایی داشته باشند. در نتیجه، کورهٔ این پرسش در چند ده‌سال اخیر داغ شده است، به‌گونه‌ای که بسیاری از فیلسوفان را بر آن داشته است تا با تجزیه و تحلیل پرسش، پاسخ‌هایی را برای آن تدارک ببینند و بتوانند توجیه مناسبی برای معنای زندگی و یا معناداری زندگی داشته باشند. بدیهی است هریک فراخور حال خویش نظریات رقیب را در این زمینه به نقد نشسته‌اند و مزیت مدل خویش را نسبت به دیگران نشان داده‌اند. مجموعه این نقدها و پاسخ‌ها بر غنای فلسفی این پرسش و پاسخ‌های آن افزوده است.

در زمینه معنای زندگی مقالات بسیاری در مجلات فارسی نوشته شده است ولی اغلب

به صورت تکنگاری، مروری بر دیدگاه یک متفکر یا فیلسوف در این باره، و به ندرت ارزیابی آنها، بوده است. به عنوان نمونه در مقالاتی مانند «نقد و بررسی نسبت جاودانگی و معنای زندگی (از نظر برنارد ویلیامز)» (محمدرضایی و مهربان‌پور، ۱۳۹۹، ۱۲۰-۹۵) در مجله جستارهای فلسفه دین؛ «معنای زندگی از دیدگاه جان کاتینگهام» (علی‌زمانی و دریانی اصل، ۱۳۸۹، ۱۰۸-۹۷) در مجله الهیات تطبیقی، و بسیاری از مقالات دیگر به تبیین و گاه ارزیابی دیدگاه یک فیلسوف در این زمینه پرداخته شده است. برخی نویسندگان نیز سعی کرده‌اند مسأله معنای زندگی را از لابه‌لای اندیشه‌های متفکران اسلامی همچون ملاصدرا یا سید محمدحسین طباطبائی بیروانند. این ادبیات، پیشینه‌پروری را در بحث معنای زندگی در مجلات فارسی به وجود آورده است. مقاله پیش‌رو، نه به دنبال تبیین دیدگاه یک فیلسوف غربی درباره معنای زندگی و نه در جهت برساختن معنای زندگی در آثار یک اندیشمند اسلامی است. در این نوشتار در نظر است ابتدا یک طرح اجمالی از انواع نظریات مطرح در زمینه معنای زندگی در تفکر غربی و استدلال‌هایی که به نفع یک نظریه و یا علیه آن آورده شده است ارائه شود تا نقاط قوت و ضعف هر یک از نظریات بازنموده گردد. سپس سعی شده است نظریه‌ای جامع ارائه شود که بتواند در معرض بسیاری از انتقادات مطرح شده به انواع این نظریات قرار نگیرد؛ نظریه‌ای فراگیرتر که نه تنها ویژگی‌های یک زندگی معنادار را نشان دهد بلکه کمک کند تا راهکارهایی نیز برای معنادارتر شدن زندگی به دست آید.

۲. دیدگاه‌های اصلی درباره معنای زندگی

سه دیدگاه عمده در این باره وجود دارد که هر یک نیز با چند نظریه جزئی‌تر دیگر بسط یافته‌اند. از آنجا که برای ارزیابی دیدگاه‌های مطرح درباره معنای زندگی و ارائه نظریه بدیل برای آنها، نیاز است که ابتدا گزارشی مختصر از مجموعه این دیدگاه‌ها به عنوان پیشینه بحث مطرح شود و تدئوس متز جمع‌بندی خوبی از این دیدگاه‌ها مطرح نموده است، لذا ابتدا این مجموعه را بر اساس تبیین او ارائه می‌کنیم. تدئوس متز در *دائرةالمعارف فلسفی / ستنفورد* این سه دیدگاه را چنین توصیف می‌کند (Metz, 2022):

دیدگاه اول معناداری زندگی را در امری فوق طبیعت گرایانه می‌داند و دیدگاه عمده دوم با طبیعت‌گرایی به دنبال تعیین معنا در زندگی است و در دیدگاه عمده سوم معناداری از

اساس نفی می‌گردد و پوچ‌گرایی پاسخ‌نهایی پرسش دانسته می‌شود. فوق‌طبیعت‌گرایان، یا خداوند را باعث معنا در زندگی می‌دانند و یا روح و نفس را موجب معنادار شدن زندگی می‌دانند. در مقابل، طبیعت‌گرایان که نه خداوند و نه روح را برای معناداری نمی‌پذیرند، خود به دو گونه هستند: برخی معناداری را امری نسبی می‌دانند؛ یعنی برای هر انسانی، معنایی خاص برای زندگی، متناسب با شرایط فردی و اجتماعی‌اش اهمیت می‌یابد و همان است که زندگی‌اش را معنادار می‌کند. این دسته که ذهن‌گرایان نامیده می‌شوند معتقدند نمی‌توان ملاکی کلی برای معنا در زندگی ارائه کرد ولی هرکس خودش می‌تواند معنایی را برای زندگی‌اش داشته باشد که با ملاک دیگران متفاوت باشد، در نتیجه این دسته از نوعی تکثرگرایی دفاع می‌کنند. در مقابل این دسته، طبیعت‌گرایان عینی‌گرا هستند که قائلند برای زندگی معنایی غیرنسبی و قابل تسری به تمامی انسان‌ها، فارغ از خدا و روح وجود دارد. برخی ملاک‌های ثابت اخلاقی (خوبی) را موجب معنادار شدن زندگی می‌دانند و برخی خلاقیت (زیبایی) و عده‌ای تفحص و تحقیق (حقیقت) را معیار معنا در زندگی می‌دانند. حال به بررسی تک‌تک این نظریات و استدلال‌های آنها و نقدهای وارده به آنها، برگرفته از تبیین متز می‌پردازیم:

۲-۱ خداوند محور معنا در زندگی

تأثیرگذارترین تلقی مبتنی بر خدا از معنای زندگی، این دیدگاه انحصارگرایانه است که وجود یک فرد در صورتی اهمیت و معنا می‌یابد که هدفی را که خداوند تعیین کرده است، محقق کند. مشهورترین دیدگاه در این باره این است که خدا طرح و برنامه‌ای برای جهان هستی دارد و زندگی فرد وقتی معنادار است که بتواند در جهت تحقق مقصود خداوند از خلقت، و شاید به همان صورت که خداوند از او خواسته است، قدم بردارد. اگر شخصی نتواند آن‌گونه که خدا از او می‌خواهد در زندگی خود فعالیت کند، براساس این دیدگاه، زندگی او بی‌معنا خواهد بود.

این اندیشه‌شمندان در مورد این که خداوند چه هدفی از خلقت داشته است که آن هدف فقط می‌تواند به زندگی انسان‌ها معنا ببخشد، اختلاف نظر دارند، اما مؤثرترین دیدگاه این بوده است که تنها هدف خدا می‌تواند تحقق زندگی‌هایی براساس قواعد اخلاقی ثابت باشد که او منشا آن است (Davis, 1987: 296, 304-05; Moreland, 1987: 124-29; Craig,)

گسترده‌تر از قواعد اخلاقی معتقدند (Cottingham, 2005: 37-57 qtd. In Metz, 2022)؛ همان‌هایی که بدون آنها زندگی ما بی‌معنا می‌شود. (Ellin, 1995: 327 qtd. In Metz, 2022).

طبق این دیدگاه، خوبی‌های پست‌تری مانند لذت حیوانی یا ارضای امیال می‌توانند بدون خدا تحقق پیدا کنند، اما خیرهای برتر که مرتبط با معنای زندگی باشد، به‌ویژه فضایل اخلاقی، نمی‌توانند بدون او محقق شوند. اما، این دیدگاه در معرض این نقد قرار گرفته است که می‌توان معناهای بسیاری در زندگی‌ها نشان داد که صرفاً فضایل اخلاقی نیستند (Kekes, 2000; Wolf, 2010 qtd. In Metz, 2022). حتی یکی از آنها بیان می‌کند که دستورالعمل‌های اخلاقی عام، آن‌گونه که انجام افعال مفید برای یک زندگی معنادار مؤثر است، ضروری نیست (Ellin, 1995: 327 qtd. In Metz, 2022).

به‌علاوه، این روزها تلقی‌های طبیعت‌گرایانه و غیرطبیعت‌گرایانه‌ای از اخلاق عینی — به‌طور کلی‌تر از ارزش‌ها — وجود دارد که چندان ضرورتی در این نمی‌بینند که باید حتماً منبعی فراطبیعی همچون اراده‌ی خداوند برای اخلاق وجود داشته باشد.

یکی از ایرادهای مکرر به این ایده که زندگی در جهت خواست و غرض خدا می‌تواند معنادار گردد این است که اگر خدا ما را با هدفی که خود داشت خلق کرده باشد، آن وقت ارزش ما را چنان پایین می‌آورد که اصلاً امکان تحقق آن غرض را زیر سوال می‌برد. طرح این ایراد به ژان پل سارتر بازمی‌گردد، اما در ادبیات تحلیلی به نظر می‌رسد که کورت بایر اولین کسی بود که آن را ساختارمند کرد (Baier, 1957/2000: 118–20; see also Murphy, 1982: 14–15; Singer, 1996: 29; Kahane, 2011; Loughheed, 2020: 121–41 qtd. In Metz, 2022).

در مقابل دیدگاه انحصارگرایانه فوق، نظر متعادل‌تری وجود دارد که به جای تکیه بر هدف خداوند از خلقت، بر نامحدود بودن و بی‌نهایت بودن یا غیرقابل توصیف بودن او تأکید می‌کند. این دیدگاه را ابتدا رابرت نوزیک با دقت سازمان داد (Nozick, 1981: 594–618; see also Bennett-Hunter, 2014; Waghorn, 2014 qtd. In Metz, 2022). این است: برای اینکه یک وضعیت متناهی معنادار باشد، باید معنای خود را از موقعیت دیگری که دارای معنی است به دست آورد. به‌عنوان مثال زندگی یک فرد می‌تواند به این دلیل معنادار باشد که با فرد دیگری ازدواج کرده است که او اهمیتی داشته باشد. از آنجایی که هم سر محدود است، باید اهمیت خود را از جای دیگری، شاید از نوع کاری که انجام

می‌دهد، به دست آورد. این کار نیز باید معنای خود را از طریق ارتباط با چیز دیگری که معنادار است و... به دست آورد. یک پسرفت تسلسلی در وضعیت‌های معنادار وجود دارد. این دیدگاه مبتنی بر آن است که پسرفت تسلسلی فقط می‌تواند به چیزی ختم شود که آن‌قدر فراگیر باشد که نیازی به فراتر رفتن برای به دست آوردن معنا از هر چیز دیگری نداشته باشد، و آن خداست.

ایراد معمولی که به این نظر گرفته می‌شود این است که امکان دارد یک وضعیت معنادار نیازی نداشته باشد که معنایش را از وضعیت دیگری به دست آورد و خود مستقلاً معنادار باشد، یا به چیز دیگری که دیگر نیازی به دیگری برای معنادار شدن نداشته باشد وابسته باشد، دیگری‌ای که برای خودش زیبا یا ارزشمند است (Nozick, 1989: 167-68; Thomson, 2003: 25-26, 48 qtd. In Metz, 2022).

انتقاد دیگر وجود مثال‌های نقضی برای معناداری خدامحورانه است. نمونه‌هایی از زندگی‌ها را مثل زندگی آلبرت انیشتن، مادر ترزا یا پابلو پیکاسو در نظر بگیرید که معنادار قلمداد می‌شوند، حتی اگر فرض کنیم خدایی وجود نداشته باشد (Wielenberg, 2005: 31-30; Landau, 2017 qtd. In Metz, 2022). امروزه حتی فیلد سوفانی با تمایلات دینی نیز انکار این حقیقت را سخت دانسته‌اند (Quinn, 2000: 58; Audi, 2005; Mawson, 2016: 5; Williams, 2020: 132-34 qtd. In Metz, 2022).

عمدتاً به همین دلیل، فراطبیعت‌گرایان معاصر تمایل به اعتدال دارند؛ یعنی معتقدند که خدا معنای زندگی ما را بسیار افزایش می‌دهد، حتی اگر معنایی در جهانی بدون خدا امکان‌پذیر باشد.

یک رویکرد دیگر، تمسک جستن به استدلال وابسته بودن است تا نشان دهیم که خداوند برای هر زندگی معناداری لازم نیست، بلکه او برای معنابخشی غایی ضروری است. تعالی محدود، فراتر رفتن از محدودیت‌های ما است تا با زمینه ارزشی گسترده‌تری که خود نیز محدود است، به زندگی ما معنایی اما محدود دهد. البته هنوز امکان دارد خواستار بیشتر باشیم (Nozick, 1981: 618 qtd. In Metz, 2022).

رهیافت دیگر، توسل به ایفای نقش در نقشهٔ خداست، که در این صورت خداوند برای معنای زندگی، بماهو، ضرورت نداشته باشد، بلکه به‌جای آن «یک اهمیت کیهانی فرامگانی فرازمانی به جای اهمیت بسیار محدود در زمان و مکان» برای آن ضرورت داشته باشد

(Swinburne, 2016: 154; see also Quinn, 2000; Cottingham, 2016: 131 qtd. In Metz, 2022). گونه‌ای دیگر از این خدامحوری برای معنای زندگی، به جشنودی خدا تکیه می‌کند، یعنی وقتی زندگی ما معنا دار می‌گردد که بدانیم خداوند را که کامل‌ترین موجود است جشنود می‌کنیم و او همیشه از ما به نیکی یاد خواهد کرد (Cottingham, 2016: 135;) استدلال (Williams, 2020: 21–2 qtd. In Metz, 2022; qtd. In Metz, 2022: 2, 29, 101, 108 دیگر این است که تنها با خدا می‌توان عمیق‌ترین خواسته‌های طبیعت انسان را ارضا کرد (Goetz, 2012; Seachris, 2013: 20; Cottingham, 2016: 127, 136 qtd. In Metz, 2022)، حتی اگر خواسته‌های سطحی بیشتری بدون خدا برآورده شوند.

۲-۲ دیدگاه‌های روح‌محور

توجه داشته باشید که هیچ‌یک از استدلال‌های فوق برای فراطبیعت‌گرایی، به چشم‌انداز زندگی ابدی (حداقل نه به‌طور صریح) توجهی ندارد. استدلال‌هایی که چنین جذابیتی را ایجاد می‌کنند، روح‌محور هستند، و معتقدند که معنای زندگی عمدتاً از داشتن یک جوهره معنوی و فناپذیر ناشی می‌شود که مجاور بدن فرد در هنگام زنده بودن است و برای همیشه پس از مرگش از آن جدا شده و به حیات غیرمادی خود ادامه می‌دهد. برخی زندگی پس از مرگ را این‌گونه تصور می‌کنند که روح شخص وارد یک قلمرو متعالی و معنوی (بهشت) می‌شود، در حالی که برخی دیگر تصور می‌کنند که روح فرد در بدن دیگری روی زمین تناسخ می‌یابد. براساس نسخه افراطی، اگر فردی نتواند روح و نفس خود را در وضعیت درست قرار دهد زندگی او بی‌معنی است.

سه استدلال برجسته برای دیدگاه افراطی مبتنی بر روح وجود دارد. یک استدلال معروف که توسط لئو تولستوی مطرح شد، این نظر است که برای معنی دار شدن زندگی، چیزی باید ارزش انجام دادن داشته باشد، اینکه کاری ارزش انجام دادن را دارد تنها در صورتی است که تغییری دائمی در جهان ایجاد کند، و ایجاد تغییر دائمی مستلزم جاودانه بودن است (Hanfling, 1987: 22–24; Morris, 1992: 26; Craig, 1994 qtd. In Metz, 2022). برخی این ایده را با مثال‌های نقضی به چالش می‌کشند، مثلاً اگر ما کسانی را از رنج و سختی نجات دهیم به یقین ارزش وقت گذاشتن و تلاش کردن را دارد، حتی اگر باور داشته باشیم ما و آنها تماماً فناپذیر و غیرجاودانه هستیم. حتی برخی متقدمان پا را از این

فراتر گذاشته‌اند و گفته‌اند کمک به مردم تنها در صورتی ارزش فداکاری دارد که بدانیم آنها فناپذیر هستند، زیرا اگر فناپذیر نباشند ناگزیر در زندگی پس از مرگ جبران آن رنج‌شان را خواهند دید (Wielenberg, 2005: 91–94 qtd. In Metz, 2022).

دلیل دوم برای این دیدگاه که زندگی بدون روح بی‌معنا خواهد بود این است که یک زندگی معنادار با اجرای عدالت محقق می‌شود و لذا ضرورت دارد تا بدانیم بالاخره عدالت کاملاً محقق می‌شود؛ و چون در این جهان چنین امری اتفاق نمی‌افتد پس فقط وقتی زندگی معنادار می‌گردد که بدانیم پس از مرگ عدالت به وقوع خواهد پیوست (Davis, 1987; Craig, 1994 qtd. In Metz, 2022). حتی اگر بپذیریم برای تحقق کامل عدالت، زندگی پس از مرگ لازم است، با این حال می‌توانیم زندگی‌هایی - مثل زندگی نلسون ماندلا یا چگوارا- را نشان دهیم که بدون آن که جهان ابدی برای آنها ضروری باشد، در عین حال، در مواجهه با بی‌عدالتی و ظلم کاملاً فضیلت‌مند و معنادار هستند.

برخی دیگر برای تبیین زندگی معنادار براساس روح یا امر غیرمادی به اختیار تمسک می‌جویند و می‌گویند انسان با انتخاب‌هایش که از روی اراده آزادش باشد - مخصوصاً در انجام افعال اخلاقی - زندگی را برای خود معنادار می‌گرداند و از آنجا که اختیار در دایرهٔ نظام علی جبری فیزیکی نیست و در نتیجه باید به عالم غیرمادی منتسب باشد، پس برای داشتن یک زندگی معنادار باید به امور غیرمادی همچون روح که محل تحقق اختیار است باور داشت. برخی در مقابل این افراد بین ماهیت فیزیکی معین و توانایی عمل به دلایل اخلاقی چندان التزامی نمی‌بینند و برخی نیز می‌گویند می‌توان بدون آن که معتقد به جوهر معنوی فناپذیر بود به انتخاب آزاد معتقد بود، همان‌گونه که برخی این‌گونه هستند.

چالش‌هایی مثل موارد فوق برخی نظریه‌پردازان روح‌محور را بر آن داشت که نظریه‌هایی معتدل‌تر بیان کنند. آنها می‌پذیرند که در زندگی بدون جاودانگی نیز می‌توان معنایی داشت، اما با زندگی جاودانه معنای بسیار بزرگ‌تری امکان‌پذیر است. با اینکه انیشتین، ماندلا و پیکاسو علی‌رغم اینکه از مرگ بدن خود جان سالم به در نبرده‌اند، بازهم تا حدودی زندگی معناداری داشته‌اند (Trisel, 2004; Wolf, 2015: 89–140; Landau, 2017 qtd. In Metz, 2022).

دیدگاه‌های طبیعت‌گرایان معاصر درباره معنای زندگی نیز در دو قالب معتدل و افراطی مطرح شده‌اند. طبیعت‌گرایان معتدل معتقدند در حالی که می‌توان در یک جهان کاملاً فیزیکی که تحت سیطره علم است، یک زندگی واقعاً معنادار داشت، با این همه اگر یک قلمرو معنوی نیز وجود می‌داشت، زندگی تا حدودی معنادارتر می‌گردید. در نظر آنها خدا یا روح می‌تواند به تقویت معنای زندگی کمک کند، اگرچه آنها تعیین‌کننده اصلی نیستند. نسخه افراطی طبیعت‌گرایی این تلقی است که اگر قلمرو معنوی وجود نداشته باشد برای معنای زندگی بهتر خواهد بود. از این منظر، خدا یا روح ضد زندگی مادی خواهد بود، یعنی معنایی را که برای ما در دسترس است کم می‌کند و آنها یک دنیای کاملاً فیزیکی (حتی اگر نه این جهان خاص) را ترجیح می‌دهند.

طبیعت‌گرایان از نظر میزان معناآفرینی ذهن انسان و اینکه آیا شرایطی برای معنا وجود دارد که در بین انسان‌ها مشترک و تغییرناپذیر باشد، متفاوت هستند. دسته اول را ذهن‌گرایان یا سوپژکتیویست‌ها و دسته دوم را عینی‌گرایان یا ابژکتیویست‌ها می‌گویند.

سوپژکتیویست‌ها معتقدند که معیارهای تغییرناپذیری برای معنا وجود ندارد، زیرا معنا نسبت به یک شخص مفهوم می‌یابد؛ یعنی به رویکردهای جهت‌دار یک فرد مانند خواسته‌ها یا اهداف خاص او بستگی پیدا می‌کند که برای همه افراد یکسان نیست. تقریباً، چیزی برای شخصی معنادار است که به شدت آن را بخواهد یا قصد جست‌وجوی آن را داشته باشد و به آن برسد. در مقابل، عینی‌گرایان معتقدند که معیارهای ثابتی برای معنا وجود دارد، زیرا معنا دست‌کم تا حدی مستقل از ذهن است؛ یعنی صرفاً به دلیل اینکه موضوع حالات ذهنی هر کسی است به دست نمی‌آید. در اینجا، چیزی به دلیل ماهیت ذاتی، به معنای مستقل بودن از خواسته یا مقصود، معنادار است. معنی در عوض (تا حدی) چیزی است که شایستگی این واکنش‌ها را دارد.

۲-۳-۱ سوپژکتیویسم

ذهن‌گرایی نیز به چند صورت طرفداری می‌شود: گروهی می‌گویند زندگی یک فرد وقتی معنادارتر می‌گردد که هرچه بیشتر به آنچه که می‌خواهد به‌قوت به دست آورد، یا به اهداف مرحله‌بندی‌شده‌اش دست یابد، یا آنچه را که واقعاً برای او مهم شده است انجام دهد (Trisel, 2002; Hooker, 2008 qtd. In Metz, 2022). برخی اظهار داشته‌اند که وضعیت روانی مناسب، اهمیت دادن و دوست داشتن است، بنابراین زندگی تا آنجا معنادار است که

فرد به چه چیزی اهمیت می‌دهد یا چه چیزی را دوست دارد (Frankfurt, 1988: 80-94,)
عده‌ای نیز معتقدند که معنادار بودن:

یک درگیری فعال و اثباتی است که کسی را سرزنده می‌کند که از روی اختیار طرح‌هایی را
به منصفه ظهور در می‌آورد و می‌پذیرد و آنها را ارتقاء می‌دهد، آن اموری که مهم‌ترین
دغدغه‌اش هستند. خلاقیتی آزادانه به وجود آورده یا پذیرفته است و اکنون طرح‌هایی
بر مبنای مهم‌ترین دغدغه‌هایش را ترویج و پرورش می‌دهد و با آن زنده می‌گردد
(Bellioiti, 2019: 183 qtd. In Metz, 2022).

ذهن‌گرایی به صورت فوق در اواسط قرن بیستم، زمانی که اثبات‌گرایی، ناشناخت‌گرایی،
آگزیستانسیالیسم و انسان‌گرایی تأثیرگذار بودند، غالب بود (Ayer, 1947; Hare, 1957;)
Barnes, 1967; Taylor, 1970; Williams, 1976 qtd. In Metz, 2022). اما، در ربع آخر قرن
بیستم، سیطره خود را دربارهٔ معنا از دست داد.

کسانی که هنوز از ذهن‌گرایی دست برنداشته‌اند اغلب به این علت است که آنها به
تلاش‌هایی که برای توجیه ارزش‌های عینی می‌شود چندان خوشبین نیستند و معتقدند باور
درستی از آن اقدامات حاصل نمی‌شود (Trisel, 2002: 73, 79; 2004: 378-79; Frankfurt,)
2004: 47-48, 55-57; Wong, 2008: 138-39; Evers, 2017: 32, 36; Svensson, 2017: 54
qtd. In Metz, 2022). نظریه‌پردازان، معمولاً به این دلیل به ذهنی‌گرایی متمایل می‌شوند که
بدیل آن چندان راضی‌کننده نیست. آنها مطمئن هستند که برای برخی افراد معنایی در
زندگی وجود دارد، اما نمی‌دانند که چگونه این معنا می‌تواند بر چیزی مستقل از ذهن، خواه
طبیعی یا ماوراء طبیعی (یا غیرطبیعی)، مبتنی باشد.

منتقدان معتقدند که این دیدگاه با یک مسأله چالش‌برانگیز مواجه است: ذهن‌گرایان به
نقش یک ارزش عینی (یا دلیل بیرونی) در انتخاب شخصی هر فرد برای یک معنا در
زندگی، یا کنار گذاشتن دیگری و یا دلیلی برای زندگی توجه نمی‌کنند و از آن غافل هستند
(Taylor, 1989, 1992; Wolf, 2010, 2015: 89-140 qtd. In Metz, 2022). واقعاً نمی‌توان
قبول کرد که فردی بگوید او مسیری معنادار را در زندگی پیموده است به این دلیل ناب که
توانسته است مثلاً با موفقیت ۳۷۳۲ بار مو را روی سر خود نگه دارد (Taylor, 1992: 36)
qtd. In Metz, 2022)، یا توانسته است تا فاصله بیشتری آب دهان بیندازد (Wolf, 2010:)
qtd. In Metz, 2022، 104)، یا یک توپ بزرگی از ریسمان را به‌خوبی جمع کند (Wolf,)
qtd. In Metz, 2022، 104)، یا حتی فضولات خود را بخورد (Wielenberg, 2005: 22)

بوده است. این مثال‌های نقض نشان می‌دهند که صرف و وضعیت ذهنی برای معنای اصلی زندگی کافی نیست. به نظر می‌رسد فعالیت‌هایی، ارتباطاتی و یا وضعیت‌هایی خاص وجود دارند که از نظر عینی ارزشمند هستند و اگر زندگی بخواهد معنا پیدا کند، باید جهت‌گیری‌های نگرشی فرد به سمت آنها معطوف شود.

۲-۳-۲ عینی‌گرایی

طبیعت‌گرایان عینی بر این باورند که شرایط خاصی از دنیای مادی وجود دارد که می‌تواند به زندگی هر کسی معنا بدهد، نه صرفاً به این دلیل که آن فرد آن را معنادار می‌داند، بلکه چون آنها مطلوب بالذات یا به خودی خود ارزشمند هستند. اخلاق (امر خوب)، جست‌وجوگری (امر حقیقی) و خلاقیت (امر زیبا) به‌طور گسترده نمونه‌هایی از فعالیت‌هایی هستند که به زندگی معنا می‌بخشند، در حالی که کوتاه کردن ناخن‌های پا و خوردن برف — همراه با مثال‌های نقض فوق‌علیه سوپژکتیویسم — چنین نیستند. به‌طور معمول تصور می‌شود که عینیت‌گرایی تبیین‌فراگیر توانمندی برای این قضاوت‌های مشخص است: قضاوت‌ها درباره‌ی اموری مثل اخلاق و زیبایی صرفاً به این جهت که عاملی (خواه خود فرد، جامعه یا حتی خدا) به آنها اهمیت می‌دهد یا آنها را دارای ارزش می‌داند، معناداری پیدا نکرده‌اند، در حالی که در قضاوت‌هایی درباره‌ی اموری گزافی مثل معناداری به خاطر خوردن برف، حتی اگر یک عامل به آنها اهمیت دهد یا آنها را دارای ارزش انجام دادن ارزیابی کند، نمی‌توان برای آنها و یا امکان به دست آوردن آنها اهمیتی قائل شد. از منظر عینی، ممکن است فردی به امر نادرستی اهمیت دهد یا اشتباه کند که چیزی ارزشمند است.

برخی از عینی‌گرایان فکر می‌کنند که موضوع وضعیت ذهنی یک فرد، هیچ نقشی در معنادار کردن زندگی او ندارد؛ البته آنها معتقدند که این وضعیت‌های ذهنی اغلب نقشی ابزاری ایفا می‌کنند. گذشته از ارزش‌های عینی، دو ست داشتن یک فعالیت خاص، احتمالاً برای عمل بر طبق آن ارزش، انگیزه‌بخش است. بیشتر عینی‌گرایان سعی می‌کنند نکاتی را که ذهن‌گرایان در اهمیت اذهان آدمی متذکر می‌شوند مورد توجه قرار دهند و به این دلیل نظر خود را این‌گونه تکمیل می‌کنند که زندگی صرفاً به دلیل عوامل عینی معنادار نمی‌شود، بلکه تا حدی به دلیل رویکردهای تمایلی فرد، مانند شناخت او، کنش و گرایش او، معناداری پیدا می‌کند. در این زمینه به‌ویژه دیدگاه ترکیبی سوزان وولف تأثیرگذار بوده است.

که با این شعار صریح به تصویر کشیده شده است: «معنا زمانی به وجود می‌آید که جاذبه ذهنی با جذابیت عینی همراه شود» (Wolf, 2015: 112; Kekes, 1986, 2000; Wiggins, 1988; Raz, 2001: 10-40; Mintoff, 2008; Wolf, 2010, 2016; Fischer, 2019: 9-23; Belshaw, 2021: 160-81 qtd. In Metz, 2022). این نظریه نشان می‌دهد که اگر کسی به پروژه‌ای که واقعاً ارزشمند نیست اعتقاد داشته باشد، یا از آن راضی باشد یا به آن اهمیت دهد، یا اگر پروژه‌ای واقعاً ارزشمند را در دست بگیرد، اما نتواند آن را مهم قضاوت کند، یا از آن راضی باشد، هیچ معنایی به زندگی او تعلق نمی‌گیرد.

در این مسأله یک رویکرد دیگر این است که در حالی که جاذبه ذهنی برای معنا ضروری نیست، اما می‌تواند آن را تقویت کند (Audi, 2005: 344; Metz, 2013: 183-84, 196-98, 220-25 qtd. In Metz, 2022).

تلاش‌های متعددی صورت گرفته است تا به لحاظ نظری آنچه را که همه شرایط را به لحاظ عینی جذاب، ذاتاً ارزش‌شمند یا در نهایت باارزش مشترک می‌سازد و در نتیجه زندگی یک فرد را معنادار می‌کند، نشان داده شود. در طول چند دهه گذشته، دیدگاه‌های پیشنهادی متعددی برای ارزش عینی زندگی معنادار مطرح شده است، از جمله: ارتباط مثبت با وحدت ارگانیک فراتر از خود (Nozick, 1981: 594-619 qtd. In Metz, 2022)؛ خلاق بودن (Taylor, 1987; Matheson, 2018 qtd. In Metz, 2022)؛ داشتن یک زندگی عاطفی (Solomon, 1993; cf. Williams, 2020: 56-78 qtd. In Metz, 2022)؛ ترویج پیامدهای خوب مانند بهبود کیفیت زندگی خود و دیگران (Singer, 1995; Audi, 2005; Smuts, 2018: 75-99 qtd. In Metz, 2022)؛ به کارگیری یا پرورش طبیعت عقلانی به روش‌های استثنایی (Smith, 1997: 179-221; Gewirth, 1998: 177-82; Metz, 2013: 222-36 qtd. In Metz, 2022)؛ پیش‌روی به سوی اهدافی که هرگز نمی‌توانند به‌طور کامل محقق شوند، زیرا فرد با نزدیک‌تر شدن به آنها معرفتش تغییر می‌کند (Levy, 2005 qtd. In Metz, 2022)؛ تحقق اهدافی که به دلیل ماندگاری طولانی و از نظر دامنه و سیع، متعالی هستند (Mintoff, 2008 qtd. In Metz, 2022)؛ با فضیلت زندگی کردن (May, 2015: 61-138; McPherson, 2020 qtd. In Metz, 2022)؛ و دوست داشتن چیزی که ارزش دوست داشتن را دارد (Wolf, 2016 qtd. In Metz, 2022). هنوز هیچ هم‌گرایی در این زمینه بر روی یکی، یا حتی یک خوشه کوچک، از این دیدگاه‌ها وجود ندارد.

یکی از مشکلات اغلب نظریه‌های طبیعت‌گرای فوق این است که آن‌ها تجمعی یا

افزایشی هستند، و این ایراد به آنها وارد است که گویا زندگی را ظرفی از بیت‌ها در نظر می‌گیرند که هر یک جدا از بیت‌های دیگر معنادار هستند (Brännmark, 2003: 330 qtd. In Metz, 2022). به همین جهت بسیاری از فیلسوفان معنای زندگی مخصوصاً عینی‌گرایان بر این باور شده‌اند که زندگی به‌عنوان یک کل، یا حداقل امتدادی طولانی از آن، می‌تواند به‌طور قابل ملاحظه‌ای معناداری زندگی را، فراتر از مقدار معنا در اجزای آن، بر سازد. با این تعبیر، کل‌گرایی در معنای زندگی اهمیت بیشتری می‌یابد.

البته گزینه‌هایی افراطی‌تر از کل‌گرایی نیز مطرح شده است که بر اساس آن‌ها تنها حامل معنا در زندگی، زندگی یک فرد به‌عنوان یک کل است، و نه فعالیت‌ها، ارتباطات یا وضعیت‌های مجزای او (Taylor, 1989: 48-51; Tabensky, 2003; Levinson, 2004 qtd. In Metz, 2022). یک استدلال قابل ذکر برای این موضع این است که قضاوت در مورد معنادار بودن بخشی از زندگی یک فرد صرفاً موقتی است و با توجه به اینکه چگونه در یک چشم‌انداز وسیع‌تر قرار می‌گیرد، قابل بازنگری است، به‌گونه‌ای که در یک کل معنادار باشد و در یک کل دیگر معنای نادرستی داشته باشد.

شاید اکثر عینیت‌گرایان، حداقل پس از تأمل، بپذیرند که هم اجزای یک زندگی و هم روابط کل زندگی بین اجزا می‌توانند معنا را نشان دهند.

۳. تجزیه و تحلیل زندگی و تبیین عناصر اساسی در معنای زندگی

از آنجا که زنده به موجودی گفته می‌شود که هم تحرک داشته باشد و هم ادراک، پس میزان تحرک و آگاهی هر فرد در تحقق زنده بودن آن مؤثر است؛ در نتیجه در معنادارتر شدن زندگی او می‌تواند مؤثر باشد. اما معنای زندگی گذشته از دربر داشتن فعالیت و آگاهی، مسأله‌ای است که در آن «فرد» درگیر است و این معنا را فرد در خودش جست‌وجو می‌کند. پس معنای زندگی ویژگی دیگری به نام «برای فرد بودن» دارد. چون معنای زندگی برای هر فرد انسانی در درون خودش محقق می‌شود، لذا معنای زندگی با خودآگاهی نیز ملازم است. همان‌گونه که در بسیاری نمونه‌های پرسش از معنای زندگی و جست‌وجوگری در این زمینه می‌بینیم، فرد به دنبال رسیدن به یک آگاهی عمیق از کل زندگی‌اش است. کسانی که احساس بی‌معنایی و پوچی در زندگی می‌کنند در یک نزاع فکری باخود هستند که چون به درک و وقوفی از معنای زندگی نرسیده‌اند، پوچی را ترجیح داده‌اند.

از این رو پاسخ به پرسش از معنای زندگی باید به دغدغه‌های فردی یک شخص پاسخ بگوید و درگیری‌های وجودی او را در نظر داشته باشد. این همان نکته‌ای است که در معنای زندگی توسط اگزیستانسیالیست‌ها به جدیت مطرح می‌شود و به همین علت شخصی مثل فرانکل مورد توجه بسیاری از کسانی که به دنبال معنای زندگی هستند قرار گرفته است. تأکید طبیعت‌گرایان ذهن‌گرا یا سوپزکتیویست بر آن‌که امور عینی با خود فردی درگیر نیست، نکته مهمی است که اگر معنای زندگی را به این گونه که گفته شد مورد توجه قرار دهیم، درگیری فردی اهمیت پیدا می‌کند و این مسأله‌ای که ذهن‌گرایان در معنای زندگی مورد توجه قرار داده‌اند لحاظ خواهد شد.

اما صرف دغدغه فردی و درگیری وجودی، فقط نشان از نیاز به معنای زندگی است و نمی‌تواند معنایی را برای زندگی بر سازد. سرگشتگی فرد باید با معنایی پاسخ پیدا کند. به همین جهت نمی‌توان بدون عینی‌گرایی به پاسخی در این زمینه رسید، چراکه هرگونه پاسخ یک ذهنی‌گرا که دلخواهی خود اوست، چون نمی‌تواند آن‌چنان گزافی باشد که نامعقول باشد، پس باید وجه معقولیتی برای آن در نظر داشت که منطبق اتخاذ آن معنا را نشان دهد. این معقولیت و منطقی، ناگزیر ما را به یک امر عینی ارجاع می‌دهد که وجه انتخاب آن معنای فردی برای یک ذهن‌گرا خواهد بود. عملاً هم دیده شده است انواع معنایی که ذهن‌گرایان برساخته‌اند پس از تجزیه و تحلیل، نهایتاً یک امر عینی نه‌چندان مشهودی را پیش‌فرض خود دارد. پس علی‌رغم احترام به توجه ذهنی‌گرایان به دغدغه‌های فردی، باید امری عینی را از هر نوع- در پاسخ به این پرسش مورد توجه قرار داد تا محور معنای زندگی گردد.

موارد عینی متعددی برای معنای زندگی برشمرده شده است ولی در تعبیر آنها باید دقت داشت که به‌گونه‌ای مطرح شود که نسبت آن با خود فرد مشخص باشد. دیدگاه ترکیبی سوزان وولف این مسأله را به‌خوبی مطرح کرده است: «معنا زمانی به وجود می‌آید که جاذبه ذهنی با جذابیت عینی روبه‌رو شود» (Wolf, 2015: 112; qtd. In Metz, 2022). به‌عنوان مثال اگر اخلاق را به‌عنوان ارزش عینی که معنای زندگی را نشان می‌دهد در نظر بگیریم، باید به یاد داشته باشیم ارزش‌های اخلاقی مثل سخاوت، درستی، مهربانی و... به خودی خود امری کلی و بدون ارتباط با انسان هستند. اما اگر بگوییم تحقق هر یک از این صفات توسط فرد در معناداری زندگی مؤثر است، در آن صورت این خود فرد است که دارای معنای زندگی می‌گردد. پس صفات اخلاقی از حیث ارزش‌های عینی و عام بودنشان به معنای زندگی ارتباطی پیدا نمی‌کنند، بلکه از حیث محقق ساختنشان توسط فرد با فعالیتش است که

زندگی او را معنا دار می‌کنند. ارزش‌های عینی دیگر غیر از اخلاق همچون زیبایی و جست‌وجوگری، که برخی فیلسوفان معنای زندگی به‌عنوان عینیت‌هایی برای معنای زندگی مطرح کرده‌اند نیز دارای چنین وضعی هستند. خود زیبایی، معنای زندگی نمی‌دهد بلکه محقق ساختن آن توسط هنرمند باعث می‌شود که هنرمند معنایی برای زندگی‌اش داشته باشد. پس «ارزش‌های عینی در معنای زندگی از حیث تعلق‌شان به فرد می‌توانند معنابخش باشند و نه از لحاظ خودشان».

۳-۱ نقش عمل در معنای زندگی

نکته دیگری که در معنای زندگی باید لحاظ کرد این است که فرد برای محقق ساختن یک ارزش عینی باید دست به فعالیتی و عملی بزند. پس فعالیت و عمل یک رکن اساسی از معنای زندگی است. بدون عمل معنایی را نمی‌توان برای زندگی برساخت. همان‌گونه که گفته شد، یکی از عناصر اصلی خود زندگی، عمل و فعالیت است. فرد با محقق ساختن یک ارزش عینی با فعالیت و عملش برای زندگی‌اش معنا می‌سازد. در نتیجه لازمه هر گونه معناداری برای زندگی در تکاپوی عملی بودن است و در حین این فعالیت است که فرد معناداری را درک می‌کند. به‌عنوان مثال اگر بخواهیم خلاقیتی عینی را که پیکاسو با نقاشی‌اش محقق کرده است (مثال استاندارد عینی گرایان)، در معناداری زندگی او تجزیه و تحلیل کنیم، باید فعالیت او را محور بدانیم. فرض کنید پیکا سو با یک نقاشی و خلق امری زیبا، معنای زندگی را به دست آورده باشد. اگر پس از اتمام و عرضه این تابلو، چند سال اصلاً دست به نقاشی نزند، آیا در آن سال‌ها باز هم معنایی برای زندگی‌اش خواهد داشت؟ درست است که شهرتش نوعی معنا به زندگی او می‌دهد ولی ارزش عینی زیبایی که به زندگی او معنا می‌دهد بسیار بالاتر و متفاوت با معنای اندکی است که شهرتش و تحسین مردم به او می‌دهد. پس افرادی مانند پیکاسو و مادر ترزا باید همواره در راه تحقق آن ایده عینی (مثل خلاقیت و اخلاقیت) باشند تا زندگی‌شان همواره معنا داشته باشد و در یک مقطع فقط از آن بهره نبرد. در نتیجه معنای زندگی متأثر از تحول دائمی زندگی است و با جوشش زندگی آمیخته است.

۳-۲ نقش اختیار در معنای زندگی

حیوان معنای اندکی از زندگی‌اش دارد ولی انسان هرچه افعال اختیاری (همان که تنها آنها می‌توانند به انسان مستند شود در حالی که افعال غیراختیاری چندان استنادی به انسان ندارد) بیشتری داشته باشد دارای هویتی فربه‌تر می‌شود، همانند علم، تحقق افعال اخلاقی، تعامل محبت‌آمیز با دیگر انسان‌ها و... که با تحقق هر یک در هر زمان باعث افزوده شدن هویت انسان و اغلب باعث تعالی انسان می‌شود.

پس اگر فعالیت و عمل فرد یکی از ارکان اصلی معنای زندگی باشد، در آن صورت فعالیت‌های جبری یا اعمال جبری که از یک فرد سر می‌زند نمی‌تواند نقشی در معنای زندگی داشته باشد، بلکه فقط افعالی که از روی اختیار و با انتخاب فرد اتفاق می‌افتد نقش سازنده‌ای در معنای زندگی خواهد داشت. اختیار همان امری است که کاتینگهام یکی از مبانی چهارگانه معنای زندگی می‌داند (علی‌زمانی و دریانی‌اصل، ۱۳۸۹: ۱۰۸-۹۷). پس فعالیت و فعالیت اختیاری فرد را عنصر مقوم معنای زندگی باید دانست.

۳-۳ تبیینی فراگیرتر برای امر عینی

حال ببینیم آیا نمی‌توانیم تمامی آن ارزش‌های عینی (مثل خوب بودن، خلاق بودن، جست‌وجوگر بودن) را در یک مقوله عام‌تری بگنجانیم؟ به نظر من همه این ارزش‌ها نوعی «تعالی» را به منصفه ظهور در می‌آورد. چون آن تعالی یا ارزش عینی در نسبت با فرد در نظر گرفته می‌شود، پس بهتر آن است که بگوییم مهم‌ترین عینیتی که ارزش معنای زندگی شدن دارد «تعالی یافتن خود از سانی» است. در این عبارت همه آن ارزش‌های عینی نه از جهت خودشان که اموری انتزاعی هستند، بلکه از جهت انتسابشان به فرد انسانی مورد توجه قرار گرفته است تا بتواند عنصر اصلی تشکیل‌دهنده معنای زندگی باشد. تعالی فرد هم ناظر به امری فراگیر و کلی است و هم ناظر به انتسابش به فرد؛ امری عینی که در درون فرد اتفاق می‌افتد و مستقل از او نیست. از این رو به نظر می‌رسد با این معیار، هم مسأله ذهن‌گرایان که توجه به دغدغه‌های فردی در معنای زندگی است پاسخ داده شده است، و هم مسأله عینی‌گرایان در تعیین ملاک‌های عام و مقبول عموم برای معنای زندگی جواب یافته است تا دچار تکثرگرایی و نسبی‌گرایی ذهن‌گرایان نشویم و امور جعلی بدون داشتن توجیه لازم مبنای معنای زندگی قرار نگیرند.

همان‌گونه که در تشریح معنای زنده گفته شد، آگاهانه بودن نیز یکی از عناصر اصلی

زنده بودن و در نتیجه معنای زندگی خواهد بود. از مجموع مطالب فوق تا کنون بر می‌آید که «معنای زندگی با تلاش مداوم و آگاهانه و از روی اختیار فرد برای تعالی یافتن در زندگی تلازم دارد». بدیهی است تعالی به تغییراتی که در نفس انسان حاصل می‌شود مربوط است، بنابراین اگر کسی ثروتی اندوخت و آن را زیاد کرد این ثروت نمی‌تواند نقشی در نفس او داشته باشد. بله، اگر ثروت باعث پشتوانه قدرت او بشود، آن قدرت یک تغییر است ولی تعالی ناظر به تغییرهای رشدیابنده، ارتقائی است و نه صرف قدرت یا ثروت یا شهرت و... بر این اساس تعالی می‌تواند به اموری مثل جست‌وجوگری، خلاقیت، راست‌کرداری و خداگروری ناظر باشد. از طرف دیگر تعالی نیز می‌تواند درجات مختلفی داشته باشد؛ از تعالی اندک تا برترین تعالی، یا تعالی کوتاه‌مدت و تعالی مداوم درازمدت و پابرجا.

۳-۴ شروط کافی برای معنای زندگی

آنچه در تحلیل معنای زندگی گفته شد شروط لازم معنای زندگی بود. حال ببینیم آیا این‌ها شروط کافی هم هستند؟

دیده می‌شود افراد بسیاری که فعالیت اختیاری و آگاهانه دارند و سعی می‌کنند به نوعی در جهت تعالی خود عمل کنند، هنوز از بی‌معنایی زندگی رنج می‌برند. با تجزیه و تحلیل زندگی برخی از این افراد کمبودهایی دیده می‌شود که تلاش‌های آنها را برای داشتن معنای زندگی نافرجام می‌کند. برخی از این کمبودها را می‌توان از این‌گونه موارد دانست:

۱-۳-۴ احساس تنهایی: وقتی افرادی علی‌رغم تلاش برای تعالی فردی، می‌بینند در روابط‌شان با دیگران صرف منافع شخصی هر فرد مبنای رابطه انسان‌ها شده است و در صورت برطرف شدن نیازهای افراد از یکدیگر، دیگر بهانه‌ای برای ارتباط انسانی وجود ندارد، در آن صورت اغلب اوقات که دیگران بهانه‌ای برای ارتباط‌ها ندارند فرد را رها کرده و در نتیجه او در یک تنهایی گرفتار می‌شود. احساس تنهایی بیماری اغلب افرادی است که در جوامع مدرن زندگی می‌کنند. بیش از ۶۰ درصد انگلیسی‌ها به نوعی احساس تنهایی می‌کنند و به همین جهت برای کشورهای مثل انگلستان و ژاپن وزیر تنهایی منصوب شده است. منشأ بیشترین پوچی‌ها همین تنهایی است. این تنهایی وقتی عمیق‌تر می‌شود که فرد

احساس کند او خودش باید برای زندگی‌اش فکر کند و هدف‌گذاری زندگی‌اش را خودش داشته باشد و چون ناخواسته پا به این عالم گذاشته است معلوم نیست چه ارتباطی با عالم دارد و نقش او در جهان چیست. این تنهایی و بی‌ارتباطی وقتی بیشتر خود را نشان می‌دهد که درباره مرگ خودش فکر کند و تمامی تلاش‌هایش را با مرگ فروریخته ببیند.

۲-۳-۴ احساس بی‌پشتیبانی و مورد توجه نبودن مداوم: دنیای مدرن و مدرنیته، از یک سو او مانع را پایه و اساس تفکر خود و از سوی دیگر خودبنیادی را شاخصه اصلی زندگی در دنیا قرار داده است. اما لازمه این استقلال و خوداتکائی ظاهری، احساسی مبنی بر بی‌پشتیبانی در مسیر زندگی یا داشتن پشتیبان‌های مصنوعی است که فقط برای جلوگیری از ناهنجاری‌های اجتماعی به کار می‌آید. از این‌رو دنیای مدرن نمی‌تواند اطمینان و پشت‌گرمی مداوم را در اختیار بشر امروزه بگذارد.

۳-۳-۴ مورد توجه نبودن فعالیت‌های فرد: مطابق دیدگاه طبیعت‌گرایان عینی، زندگی در تحقق یک امر عینی (و به تعبیر ما تعالی فرد) معنا پیدا می‌کند. اما بیشتر اوقات این فعالیت فرد برای تحقق ارزش عینی مورد توجه هیچ‌کس قرار نمی‌گیرد و اصلاً به حساب نمی‌آید. هزاران هزار انسانی که با کارهای ریز و درشت‌شان در جهت تحقق ارزش‌های مختلف عینی تلاش می‌کنند، آن‌ها هنگام معناداری را بیشتر احساس می‌کنند که بدانند این فعالیت‌های‌شان مورد توجه مداوم است و تک‌تک آنها ثبت و ضبط می‌شود و چیزی از آنها مورد بی‌توجهی قرار نمی‌گیرد.

۴-۴-۴ مهم نبودن در نظر دیگری یا دیگران: وقتی انسان‌ها احساس پوچی می‌کنند که اهمیتی برای زندگی‌شان نیابند. اهمیت داشتن و مهم بودن فرد برای دیگران ملازم معنای زندگی است. اما اغلب افراد در دنیای مدرن فقط از لحاظ نفعی که به دیگران می‌رسانند اهمیت می‌یابند و اگر نتوان از این نفع باشند دیگران هیچ اهمیتی به آنها نمی‌دهند. کسی که برای دیگران اهمیت داشته باشد، به‌خصوص اگر این اهمیت به خاطر منافع دوجانبه نباشد، بیشترین انگیزه‌های تلاش و زندگی را خواهد داشت.

۵-۴-۳ بهره نداشتن از محبوب بودن نزد دیگری: اگر فردی احساس کند که کسی یا کسانی هستند که در صورت سلامت نفسش و تعالی بخشیدن به خودش، به او عشق می‌ورزند، گرمی و شوق زندگی روح و جان او را صفا می‌دهد و در این محبوب بودن معنای عمیق زندگی را می‌یابد.

۶-۴-۳ نداشتن دل بستگی تام به کسی و نداشتن امکان ابراز مداوم این وابستگی:

دلبستگی‌های انسان به او شور حرکت می‌دهد و دل او را گرم می‌گرداند. اگر انسان در زندگی دلبستگی نداشته باشد، انگیزه چندانی نخواهد داشت. البته دلبستگی‌هایی که کوتاه‌مدت باشد یا پس از مدتی به بی‌تفاوتی منجر شود، می‌تواند معنایی جزئی در مقطعی از زندگی بدهد. دلبستگی‌ای که بخواهد در کل زندگی انسان جریان داشته باشد باید امکان فراگیری برای کل زندگی انسان را داشته باشد؛ یعنی داشتن غلقه‌ای نهایی برای کل زندگی. موارد شش‌گانه فوق و برخی موارد دیگر عناوینی هستند که معمولاً نقش جدی در بی‌معنایی زندگی داشته‌اند و اگر کسی از این عوامل بی‌معنایی به دور باشد، در آن صورت زندگی برای او معنایی عمیق پیدا خواهد کرد. پس در معناداری زندگی به دور بودن از کمبودهای فوق اهمیت دارد.

۳-۵ نقش خداوند در معناداری زندگی

دیدگاهی که خداوند را محور معنای زندگی می‌داند بیشتر بر هدف از خلقت مبتنی است و حرکت در جهت هدف خداوند از خلقت را معنای واقعی زندگی انسان می‌داند. این دیدگاه با مشکلاتی روبه‌روست. مهم‌ترین مسأله این است که معنای زندگی امری است که مربوط به شخص انسان است و هدف از خلقت هرچه که باشد امری جدای از انسان. معنای زندگی باید کاملاً مرتبط با خود زندگی و خود شخص باشد و اگر بخواهد به امر دیگری ارتباط پیدا کند باید به‌طور دقیق نشان داد که نسبت خود فرد با آن امر چیست تا معنای زندگی برایش مفهوم یابد. این‌گونه ارتباط دادن بین معنای زندگی و خداوند، حتی به‌عنوان امری بی‌نهایت یا اهمیت نهایی، نقش خداوند را امری جدای از انسان می‌گرداند و در نتیجه خود فرد را درگیر نمی‌کند. موضوع هدف خداوند از خلقت انسان موضوع مهم دیگری است که در مقوله دیگری غیر از معنای زندگی قرار می‌گیرد؛ مقوله‌ای که می‌توان پس از تعیین شاخصه‌های هر یک از معنای زندگی و هدف از خلقت، ارتباط آنها را با هم توضیح داد.

حال اگر کسی که فعالیت آگاهانه و از روی اختیار برای تعالی خویش انجام می‌دهد و درباره خویش به این آگاهی برسد که:

او مخلوق هر لحظه خداوندی قادر است که به لحظه لحظه زندگی او علم دارد و همواره تحت اشراف اوست و فقط اعمال ظاهری او در چتر علم خداوند نیست، بلکه

هرگونه تفکر و تصمیم باطنی او نیز نمی‌تواند خارج از محدوده آگاهی او باشد؛ بداند او هویت کاملاً تعلق به خداوند دارد و نه تنها تنها نیست، بلکه همواره خداوند دلسوز اوست و دغدغه‌های فردی او را می‌داند و از سردرگمی‌های او اطلاع دارد و پشتیبانی مداوم برای او است و چون وابستگی تام به خداوند دارد محبوب خداوند است و تمامی فعالیت‌هایش مورد توجه خداوند است و توسط او ثبت می‌گردد و چیزی از هر ذره‌ای از افعالش گم نمی‌شود،

در این صورت معنای زندگی، بسیار بیش از تحقق یک ارزش عینی خشک برای او خواهد بود و به یک‌باره معناهای عمیقی در زندگی می‌یابد. اگر بداند:

خود فرد به تنهایی مورد توجه خداوند است و چون مملوک اوست و وابستگی تعلق به خداوند دارد خداوند خود را موظف دانسته است که به صورت‌های گوناگون او را تحت رحمت خود قرار دهد. انواع قوانین طبیعت را به گونه‌ای تنظیم کرده و به‌طور مداوم بر بقای آنها ادامه می‌دهد که انواع نیازهای فرد را برطرف کند و از او محافظت نماید. بداند که چون سرنوشت او برای خداوند اهمیت دارد نه تنها در جهت تدبیر زندگی مادی او، بلکه برای رشد و تعالی او دلسوزانه برنامه ارائه می‌دهد. بداند در موقعیت‌های خاص زندگی‌اش وقتی با مشکلات یا موانعی روبه‌رو می‌شود خداوند درد دل او را می‌شنود و با انواع رحمت‌های غیرمادی موانع را شد و تعالی خاص را برای او برمی‌دارد و این نوعی عنایت خاص به خود اوست که علاوه بر رحمت عام خداوند است،

در آن صورت نگرانی‌هایش چنان کاهش می‌یابد که نشاط فعالیت برای او چند برابر خواهد شد. اگر خداوند را از این حیث در معنای زندگی مورد توجه قرار دهیم بسیاری از کمبودهایی که گفته شد برطرف خواهد گردید. دو فرد را باهم مقایسه کنید که یکی به این خدا اعتقاد نداشته باشد و دیگری با این نوع تبیینی که از خداوند شد باورهای مبنایی زندگی‌اش را برسازد، یقیناً آرامش و اطمینانی که دومی در معنای زندگی‌اش دارا خواهد بود بسیار بیشتر از غیرمعتقد خواهد بود.

زندگی ما وقتی معنادار است که نسبت خودمان را با انسان‌های دیگر، طبیعت و موجودات دیگر درک کنیم. ابتدا باید درک کنیم که ما نسبت به انسان‌های دیگر هیچ رابطه تعلق نداریم و نسبت ما با آنها استقلال است، از این‌رو نباید هیچ‌گونه تعهدی نسبت به آنها در خودمان احساس کنیم. پس از نفی هرگونه رابطه وابستگی به دیگر موجودات، باید درک کنیم تنها وابستگی ما به خداوند با خصوصیات ذکر شده است و هرگونه نسبتی که با

دیگران داریم باید تحت لوای وابستگی ما به خداوند معنا یابد. درک مداوم این رابطه وابستگی، تجلی‌بخش هویت واقعی انسان است. درک این‌که هر یک از ما فعل مداوم خداوند و هرگونه تغییر و تحولی که می‌یابیم نهایتاً از او ناشی شده است. بدانیم همان‌گونه که خداوند دریای بی‌پایان علم و قدرت است، دریای نامحدود رحمت است. او این رحمت را نه تنها برای ما که بر هر موجود دیگری نیز گسترانیده است.

پس این «ربوبیت» (یا مالک مدبر بودن) خداوند برای خود فرد است که می‌تواند به زندگی او معنا ببخشد. وقتی فرد خداوند را به‌عنوان «ربی» یا «مالک مدبر شخص من» می‌داند و به این وسیله با او ارتباط می‌گیرد، در آن صورت می‌تواند معناداری را که دغدغه فردی اوست درک کند. «ربی» در معناداری نقشی را دارد که ربّ العالمین این نقش را ندارد. در نتیجه یکی از موارد تعالی من در این زندگی دنیایی‌ام (براساس تبیینی که از انسان نمودیم) به میزان درک هویت من بازمی‌گردد؛ یعنی بدانم هویت من وابسته به خداوند است و از او هستم.

اما از آنجا که خداوند من را مختار آفریده است باید بدانم متناسب با اختیار من رحمت خاص دیگری نیز باید داشته باشد تا باعث برکشیدن آنها که از روی اختیار به او دل‌بسته‌اند باشد (رحیمیت).

پس زندگی آن شخصی معنادارتر است که ضمن درک نسبتش با خداوند و نسبت خداوند با عالم به ساختن هویت متعالی‌تر خود دست بزند.

همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد اگر خداوند را به‌عنوان عالم مطلق، قادر مطلق، خیرخواه مطلق و حتی عاشق بندگانش در نظر بگیریم، دغدغه فرد را با این کلان روایت‌ها پاسخ نداده‌ایم. اگر درباره هدف خداوند از خلقت موجودات سخن بگوییم، مشکل معنای زندگی را حل نخواهیم کرد. اما اعتقاد به ربوبیت خداوند در نسبت آن با فرد، می‌تواند معنای عمیق و دلگرم‌کننده و آرام‌بخش به فرد بدهد. بسیاری از آنها که از خداوند برای معنای زندگی استفاده کرده‌اند، به این تفاوت مهم توجه نداشته‌اند.

اما این همه نافی آن نیست که انسان‌ها هر یک فراخور حال خود رسدها و تعالی‌هایی در زندگی داشته باشند که به همان نسبت هویت‌شان را متعالی‌تر می‌کند و همین باعث می‌شود که به نوعی معنا در زندگی دست پیدا کنند. از این‌رو زندگی اخلاقی بدون درک رابطه انسان با خدا هم، می‌تواند به‌گونه‌ای باعث تعالی انسان شود و در نتیجه معنایی به زندگی ببخشد. محبت ورزیدن به دیگران، مبارزه با ظلم، یافتن حقایق علمی درباره عالم، متجلی

ساختن یک اثر هنری حتی در سطح نازل‌تر، به دست آوردن شهرت، و داشتن امکانات مالی بیشتر می‌تواند تا حدی به زندگی معنا بدهد؛ گرچه برخی مقطعی و برخی عمیق‌تر هستند. از آنجا که یکی دیگر از شرایط زندگی معنادار درک نسبت خود با خداوند است پس کار خیری که تحت این معرفت انجام شود، درجه تعالی‌بخشی بیشتری خواهد داشت. هرچند این کار خیر اگر بدون درک رابطه انسان با خداوند باشد بازهم در تعالی انسانی نقش خواهد داشت، ولی اولی بسیار تعالی‌بخش‌تر است. در نتیجه زندگی‌ای که تحت شرایط اولی باشد بسیار معنادارتر خواهد بود.

۳-۶ نقش ثمربخش بودن فعالیت‌ها در معنای زندگی (آخرت)

یکی از اضطراب‌های زندگی بی‌نتیجه بودن فعالیت‌های فرد است. درست است که گفتیم زندگی در فعالیت آگاهانه و از روی اختیار فرد برای تعالی یافتن می‌تواند معنا پیدا کند ولی به علت ارتباط تامی که انسان با عالم و دیگر انسان‌ها دارد، این تعالی اغلب با اثرگذاری در جهان و دیگر انسان‌ها محقق می‌شود. اما بسیاری از فعالیت‌های انسان در معرض اضطراب بی‌فایده بودن یا تباه شدن و از بین رفتن است و همین باعث می‌شود که معنای بسیاری از فعالیت‌های انسان محل تردید جدی باشد.

فرض کنید فردی از کودکی تمام تلاشش را می‌کند تا درس بخواند و به دانشگاه برود و پزشکی را بیاموزد و در آن خبره شود تا بتواند با دلسوزی‌هایش به مردم و محرومان ارزش عینی خدمت به مردم را محقق کند و در نتیجه معنایی از این عمل متعالی برای زندگی‌اش بسازد. ولی فرض کنید پس از ۱۲ سال تحصیل در مدرسه و ۷ سال آموختن در دانشگاه، در ست در زمانی که می‌خواهد خدمت به خلق را آغاز کند، به علتی مثل تصادف، مرگ به سراغش بیاید و او ناکام از خدمت به مردم، دیگر از تعالی‌ای که از این بابت می‌خواست به دست آورد محروم شده است. در آن صورت یک احساس هدررفتن و بر باد شدن زندگی معمول زندگی چنین نیست اما همواره این مسأله یکی از امکان‌های زندگی هر فردی برای آینده است. پرسش از معنای زندگی همواره پرسش از امکان‌های آینده را در خود دارد. مرگ یکی از یقینی‌ترین حوادث آینده است که، هرگونه پاسخی به پرسش از معنای زندگی، باید آن را مورد توجه قرار دهد.

حال برگردیم به مثالی که زده شد. مثال مطرح شده یقیناً یکی از امکان‌های آینده در کنار امکان‌های دیگر برای هر فرد است که از آینده خبر ندارد. توجه و اندیشیدن به احتمال بی‌نتیجه بودن فعالیت‌ها و فروریختن ساختمانی که با تلاش‌های انسان یک‌یک آجرهایش روی هم قرار گرفته است، اضطراب بی‌نتیجه بودن را برای هر فردی به ارمغان خواهد آورد. همین اضطراب در اثر مرگ‌آگاهی همواره هرگونه معنایی برای زندگی را در معرض تردید جدی قرار می‌دهد.

ساختار وجودی انسان به‌گونه‌ای است که هرگونه عمل اختیاری او هویت او را می‌سازد. اما این هویت ساخته شده نمی‌تواند به‌گونه‌ای باشد که با مرگ به یک‌باره فروریزد، بلکه با مرگ کلیه امکان‌ات انسان برای رشد و تعالی بیشتر از دست می‌رود. این هویت باید به نوعی متجلی گردد. آخرت روز متجلی شدن آن هویت بر ساخته شده است. بهشت و جهنم چیزی جز تجسم این هویت نیست که در صورت تعالی یافتن در قالب نعمت‌های بهشتی تجسم می‌یابد و در صورت تخریب این هویت، نعمت‌های جهنمی جلوه‌گر می‌شود. ساختار وجودی انسان که متشکل از جسم و روح است ناگزیر است که به این صورت ادامه یابد. اگر باور داشته باشیم که:

تک تک افعال ما به‌طور دقیق ثبت می‌شود و باور داشته باشیم تک تک آنها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که چقدر در جهت تعالی ما بوده است و چقدر ما را پست‌تر کرده است و باور داشته باشیم با مرگ هیچ‌کدام از اعمال ما از بین نمی‌رود و باور داشته باشیم که نهایتاً در زمانی تمامی اعمال ما عیناً تجسم پیدا خواهند کرد و ثمره تلاش‌های متعالی ما در یک زندگی بسیار حقیقی‌تر به‌گونه‌ای متجلی خواهد شد که در دراز مدت در قالب نعمت‌ها و شادمانی‌ها همراه انسان خواهد بود و تلاش‌های ردیالانه ما نیز عیناً در قالب زندگی طولانی مدت رنج‌آور همواره همراه ما خواهد بود،

در آن صورت دیگر جایی برای بی‌ثمر بودن تلاش‌ها باقی نمی‌ماند و اضطراب بر باد رفتن تلاش‌ها با مرگ از بین خواهد رفت و معنای زندگی برای فرد مضمحل نخواهد شد. ما نیاز داریم که خداوند ما را از این وضعیت انسانی مان‌آگاه کند که ای انسان بدان که تو که مختار هستی لازمه مختار بودن تو تجسم هویت تو (در اعمال اختیاری‌ات) در شرایط دیگر است.

اگر می‌گوییم خداوند پاداش و کیفر می‌دهد به این معناست که او به‌گونه‌ای ما را خلق کرده است که اعمال اختیاری ما که شخصیت ما را می‌سازد به صورت پاداش یا کیفر حتماً

متجلی خواهد شد. پس ساختار وجودی انسان برخلاف حیوانات به گونه‌ای است که نهایتاً به این تجلی هویت منجر می‌شود. اگر می‌گوییم نامه اعمال ما تماماً نوشته می‌شود، همان درج تک‌تک لحظه‌ها در هویت انسانی ما است. در قیامت این هویت‌های بر ساخته از لحظه لحظه افعال اختیاری ما بازنموده می‌گردد و متناسب با ارزش‌هایش به صورت خوشی و یا رنج مجسم خواهد گردید.

پس شرط کافی دیگر برای معناداری زندگی «اعتقاد به معاد» با ویژگی‌هایی است که گفته شد. برخی فیلسوفان معنای زندگی اعتقاد به روح را باعث معناداری زندگی دانسته‌اند و باور به امتداد زندگی با روح را عاملی در جهت معنای زندگی قلمداد کرده‌اند. اما در اینجا اعتقاد به معاد و تجسم اعمال در عالم قیامت عامل مهم معنا در زندگی دانسته شد. بقای روح و حتی زندگی برزخی با نظام برخورداری از جلوه‌های شیرین عمل‌های نیکمان و رنج از بدکرداری در عالم قیامت، که معمولاً به بهشت و جهنم تعبیر می‌شود (در حالی که سخن ما در اینجا پاداش و کیفر منفصل از عمل نیست)، متفاوت است. اعتقاد به روح به تنهایی اضطراب بی‌نتیجه بودن اعمال را نمی‌تواند برطرف کند، بلکه اعتقاد به داشتن روح همراه جسم و نقش بستن اعمال ما توسط جسم‌مان در روح و رستخیز آن، معناداری را بیشتر تضمین می‌کند.

نتیجه آن‌که معنای حقیقی زندگی را از شش محور فوق می‌توان این‌گونه بیان کرد:

معنای زندگی در تلاش‌های اختیاری و آگاهانه مداوم فرد (عمل) در جهت تعالی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی و معنوی (صالح) است که دو باور را مبنای تلاش‌های خود قرار داده باشد: اول باور به خداوند به‌عنوان مالک مدبّر خود فرد (ایمان به خدا) و دوم باور به باقی ماندن تمام و کمال اعمال انسان پس از مرگ و تجسم یافتن ارزش‌های آنها در عالم آخرت در دو صورت شادمانی و رنج (باور به معاد).

به‌طور مختصر می‌توان گفت «حقیقی‌ترین معنای زندگی در انجام عمل صالح توسط فرد و ایمان او به خداوند و باورش به معاد» است.

حال این پرسش پیش می‌آید که چه کارهایی می‌توانند باعث رشد و تعالی انسان گردند و چه کارهایی باعث پست‌تر شدن او؟ پاسخ این است که خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که خود او برخی از این نوع رفتارها را به‌خوبی می‌تواند تشخیص دهد که چه امری تعالی‌بخش است — همانند دوستی، محبت به دیگران و خدمت به خلق. اما زندگی پویش مداومی است که انواع دیگری از تلاش‌ها را هم به‌ناچار باید در خود داشته باشد و انسان،

ناتوان از درک کلیت نحوه عملکرد امور تعالی بخش است. یکی دیگر از راه‌های تشخیص این‌گونه اعمال یاری خواستن از عقل دیگران است. اما در بسیاری از موارد دیدگاه‌های دیگران چنان متفاوت و مغایر با هم است که بیشتر به سردرگمی انسان می‌انجامد. به همین جهت دوباره ما برای داشتن زندگی معنادار و معنادارتر نیاز داریم خداوند ما را از این سردرگمی بیرون آورد و نشان دهد چه نوع زندگی‌ای ارزشمندتر است و کدام یک پست‌تر. پس چون فعالیت تعالی بخش لازمه یک زندگی معنادار است، از این رو لازم است خداوند این نوع فعالیت‌ها را تبیین کند تا بتوانیم به زندگی تعالی بخش‌تر دسترسی پیدا کنیم.

دستورات خداوند چیزی جز نشان دادن اعمال تعالی بخش انسان نیست و پاداش انجام عمل بر طبق فرامین او نیز چیزی جز تعالی یافتن انسان نخواهد بود، به گونه‌ای که این تعالی در امتداد زندگی فرد در عالمی دیگر در بهشت و جهنم متجلی می‌گردد.

همان‌گونه که دیده می‌شود این نظریه نهایی درباره معنای زندگی، به بسیاری از ویژگی‌های زندگی معنادار که مورد نظر فوق طبیعت‌گرایان اعم از خدامحوری و نفس‌محوری و همچنین طبیعت‌گرایان اعم از عینی‌گرایان و ذهن‌گرایان بوده است و به نفع آن استدلال نموده‌اند، توجه کرده است.

بدین‌صورت این دیدگاهی که درباره معنای زندگی ارائه کردیم، دیگر در معرض بسیاری از نقدهایی که به هریک از دیدگاه‌های دیگر می‌شده است قرار نمی‌گیرد. درست است که خداوند نقش مهمی در این نوع معناداری دارد ولی نه هدف او از خلقت و نه بی‌نهایت بودن او و نه خالق بودن او مبنای معناداری قرار نگرفته است تا اشکال فراانسانی بودن آن و مجزای از انسان بودن را داشته باشد، بلکه ربوبیت خداوند که تماماً ارتباط عمیق انسان با خداوند و پاسخ کامل به دغدغه‌های فردی اوست مورد توجه قرار گرفته است. دیگر اشکال سارتر که اگر خدا ما را با هدفی که خود داشت خلق کرده باشد، آن وقت ارزش ما را چنان پایین می‌آورد که اصلاً امکان تحقق آن غرض را زیر سوال می‌برد، بی‌وجه خواهد شد؛ چراکه هدف خداوند در این دیدگاه در تعالی خود فرد نهفته است نه در کل عالم (گرچه با آن هم همراه است).

در نظری که درباره معنای زندگی ارائه شد، دیگر خود نفس و روح و بقای آن محور معناداری قرار نمی‌گیرد، بلکه آخرت — که نهایت زندگی پس از مرگ (البته با توجه به بقای روح) — به این صورت مورد توجه است که پاداش و کیفر امری جدای از انسان نیست تا در نهایت به او تحمیل شود، بلکه رستاخیز همان تجسم آن کارهایی خواهد بود که او در

زندگی دنیایی‌اش انجام داده است و لازم لاینفک وجود او گردیده است. این تعبیر نوعی انسان‌شناسی است و نه نوعی تحمیل کیفر و پاداش بیرونی. این دیدگاه با نظر تولستوی که باید اعمال انسان تغییر دائمی و جاودانه در جهان به وجود آورد متفاوت خواهد بود تا برخی اعمال مثبت بدون تغییر دائمی را بی‌توجه قرار دهد، بلکه هر لحظه از اعمال انسان در معرض تجسم خواهد بود و این‌که تجسم عمل او نوع زندگی جاودانه او را رقم خواهد زد. همچنین محور اعتقاد به معاد در نظریه مطرح شده در این نوشتار، برقراری عدالت نیست، گرچه عملاً نیز عدالت نیز محقق خواهد شد، بلکه محور آن توجه به نفس و روح از حیث تحقق وجودی رفتارهای ما در آخرت است که مبنایی متفاوت است. البته نظریه مختار ما، هم‌راستا با کسانی است که معتقدند بدون اعتقاد به روح و نفس (و یا معاد) یا جاودانگی نیز می‌توان معنایی داشت، اما با زندگی جاودانه معنای بسیار بزرگ‌تری امکان‌پذیر است. با این‌که انیشتین، ماندلا و پیکاسو، علی‌رغم اینکه از مرگ بدن خود جان سالم به در نبرده‌اند، بازهم تا حدودی زندگی معناداری داشته‌اند (Trisel, 2004; Wolf, 2015: 89-140; Landau, 2017 qtd. In Metz, 2022). معنای زندگی را به گونه‌ای بیان کردیم که اگر کسی به خداوند و معاد نیز اعتقاد نداشته باشد، ولی تلاش مداوم در جهت تعالی مثبت در زندگی‌اش داشته باشد، بتواند بهره‌ای از معناداری را داشته باشد.

همچنین نظریه مختار در این مقاله، هم دغدغه‌های فردی ذهن‌گرایان را پاسخ می‌دهد و هم معیارهای عام عینی‌گرایان. چون عینی‌گرایی از آن حیث مطرح شده است که نسبتش با فرد در آن نقش اساسی داشته باشد، از این‌رو مهم بودن آن برای فرد و پاسخ داشتن آن به دغدغه‌های فردی، علی‌رغم ارزش‌های عام عینی نیز، لحاظ شده است. از طرف دیگر اشکال نسبی‌گرایی و گزارف‌بینی معنای زندگی، که ذهن‌گرایان با آن درگیر بودند، به نظریه مختار وارد نخواهد بود (Taylor, 1989, 1992; Wolf, 2010, 2015: 89-140 qtd. In Metz, 2022).

عینی‌گرایان با مشکل تنوع معیارهای عینی که هنوز بر آن توافقی فراگیر صورت نگرفته است مواجه بوده‌اند، همان‌که باعث تردید ذهن‌گرایان در مواجهه بودن عینی‌گرایی گردیده است (Trisel, 2002: 73, 79, 2004: 378-79; Frankfurt, 2004: 47-48, 55-57; Wong, 2008: 138-39; Evers, 2017: 32, 36; Svensson, 2017: 54 qtd. In Metz, 2022). در نظریه‌ای که در اینجا مطرح شد، مفهوم عام تعالی مثبت به‌عنوان ارزش عینی پیشنهاد شد چراکه دربردارنده انواع دیگر ملاک‌های عینی نیز هست، گرچه ظاهراً دوباره می‌تواند

به‌عنوان نظریه بدیلی در کنار انواع نظریه‌های دیگر باشد و در نتیجه بازهم در ارائه عینیتی نهایی و مسلم و قابل فراگیر دچار مشکل گردد. اما اگر این امر عینی مبتنی بر ساختار وجودی انسان باشد که خداوند با علم جامعش به‌طور دقیق به آن اشراف دارد، در آن صورت هرگونه امر عینی که خداوند برای زندگی معنادار به ما ابلاغ کند، می‌تواند به‌عنوان فراگیرترین امر عینی در معنای زندگی باشد. ما نه تنها تلاش برای تعالی را از آموزه‌های الهی گرفته‌ایم، بلکه برای تبیین کامل این امر ظاهراً مبهم (تعالی)، با آنچه خداوند در این زمینه تصریح نهایی کرده است می‌توانیم به امر عینی نهایی که بتواند مقبولیت همگانی داشته باشد دست پیدا کنیم. خداوند این امر نهایی را در «انجام عمل صالح همراه با ایمان به او و وابستگی انسان به او و باور به معاد» به ما آموخته است، و تفصیل آن را در انواع دستورالعمل‌های زندگی مبتنی بر آن در اختیار ما قرار داده است. پس تشبث معیار عینی‌گرایی در معیار برآمده از آموزه‌های خداوند به یک امر واحد می‌رسد.

۴. نتیجه‌گیری

چند نتیجه می‌توان از مجموع این مطالب گرفت:

- ۱-۴. بهشت و جهنم نمی‌تواند به‌عنوان هدف زندگی باشد و باعث معنادار کردن زندگی بشود، بلکه پاداش و جزا پس‌آیند یک زندگی دارای هدف پویاست. این دو، زندگی را معنادار نمی‌کنند، بلکه معنای زندگی از تحقق تعالی در زندگی انسان است و نتیجه منطقی این‌گونه زندگی معنادار، تجسم آن در عالم آخرت در قالب بهشت و جهنم است.
- ۲-۴. نه خود خداوند و نه اعتقاد به وجود خداوند نمی‌تواند هدف زندگی باشد یا باعث معنادار شدن زندگی بگردد؛ یعنی این‌گونه ابژکتیویسم در یافتن معنای زندگی، چندان زندگی فرد انسانی و دغدغه وجودی او را جواب نمی‌دهد. اما درک نسبت خود انسانی با خداوند یکی از لوازم اصلی زندگی معنادار است. توجه به ربوبیت خداوند نسبت به خود انسان و دیگر انسان‌ها این بخش از معیار زندگی معنادار را تشکیل می‌دهد. حتی اگر این‌گونه تعبیر را نوعی ابژکتیویسم بدانیم، ابژه آن نه خود خداوند، بلکه رابطه خود انسانی با خداوند و لوازم آن خواهد بود.
- ۳-۴. با امور جعلی و براساس خواست شخصی ما نمی‌توان معنای درستی برای زندگی داشت، چراکه امور جعلی یا سبژکتیو و خودساخته انسانی، اگر با ساختار اصلی انسان مغایر

باشد، حتی اگر به احساس موقتی معناداری زندگی بینجامد، نهایتاً به مضمحل شدن انسان و در نتیجه بی‌معنایی عمیق‌تر منجر خواهد شد؛ درست همان‌گونه که هرگونه تحرک یا ورزش خودخواسته نمی‌تواند در رشد بدنی مناسب ما مفید باشد، بلکه برخی موارد به اضمحلال پاشیده شدن ساختار بدنی ما می‌انجامد. پس معنای زندگی به صورت سوپژکتیویستی نمی‌تواند در معناداری کمکی اساسی برای انسان داشته باشد. گرچه دغدغه‌های سوپژکتیویست‌ها در معنای زندگی، که برای فرد بودن است، همچنان مهم است.

۴-۴. همان‌گونه که خداوند خود به تنهایی تمام شرایط معنای زندگی انسان را تأمین نمی‌کند، به طریق اولی هر نوع دیگر از فوق طبیعت‌گرایی مثل نفس و یا روح نیز قابل هدف شدن نیست. البته آن‌گونه فوق طبیعت‌گرایی که به نوعی تقرب عرفانی به معنویات بیشتر باشد، می‌تواند در معنابخشی به زندگی مؤثر باشد، ولی از آنجا که جهت‌گیری این نوع معنویت‌ها به امری محقق و وجودی همچون خداوند نیست و تشمت آراء در حرکت به سوی معنویت وجود دارد؛ از این رو چندان نمی‌توان به این نوع زندگی معنوی به‌عنوان زندگی معنادار امیدوار بود. از آن گذشته، معناداری زندگی در پرتو داشتن حالات معنوی، اغلب مردم را که به علت درگیری با مشغله‌های زندگی، از این نوع ممارست‌های معنوی محروم هستند، از دایره معناداری برای زندگی‌شان بیرون می‌اندازد؛ در حالی که معناداری باید برای هرکس و در هر موقعیتی قابل وصول باشد.

۴-۵. دیدگاه طبیعت‌گرایان درباره معنای زندگی با مشکلات متعددی روبه‌روست. اولاً، دیدگاه آن‌ها فقط می‌تواند معنایی در حد معنای یک زندگی سالم از جهت قوای بدنی و روانی را مورد توجه قرار دهد و بسیاری از نیازهای غیرجسمانی انسان را که اغلب مردم به آن اذعان دارند نادیده می‌گیرد. این بی‌توجهی طبیعت‌گرایان، برای جوینده معنای زندگی که معنای دیگری غیر از برآورده شدن نیازهای جسمانی می‌یابد و می‌طلبد، باعث می‌شود پاسخ طبیعت‌گرایان ناقص و نیمه‌گردد و نمی‌تواند برای او ارضاءکننده باشد. ثانیاً، چون زندگی انسانی را دارای امتداد وجودی پس از مرگ نمی‌داند، پس دلهره مرگ یا نیستی، معنای زندگی را مقطعی و آغشته به نگرانی می‌کند و چون معنای زندگی تلاش‌های مداوم انسان را که ماهیت خود زندگی است دربر دارد (زنده یعنی چیزی که همواره تلاش دارد و می‌فهمد) و تلاش هم صرفاً در جهت رسیدن به هدفی است، هرگونه نگرانی از مرگ، نگرانی از بی‌ثمر بودن تلاش‌هاست که دیگر جایی برای نگه‌داشتن معنا برای زندگی نمی‌گذارد و به تجربه دیده می‌شود که اطمینان، امید به آینده، نشاط زندگی، رضایت و

مقاومت در برابر سختی‌ها در آنها شکننده است.

منابع

- علی‌زمانی، امیرعباس و دریانی اصل، مریم (۱۳۸۹). «معنای زندگی از دیدگاه جان کاتینگهام»، *الهیات تطبیقی*، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۹، صص ۹۷-۱۰۸.
- محمدرضایی، محمد و مهربان‌پور، سیده زینب (۱۳۹۹). «نقد و بررسی نسبت جاودانگی و معنای زندگی (از نظر برنارد ویلیامز)»، *جستارهای فلسفه دین*، دوره ۹، شماره ۱، مرداد ۱۳۹۹، صص ۹۵-۱۲۰.
- Audi, R. (2005). "Intrinsic Value and Meaningful Life", in *Philosophical Papers*, 34: qtd. In Metz (2022), 331-55.
- Ayer, A. J. (1947). "The Claims of Philosophy", repr. in *The Meaning of Life*, 2nd Ed., E. D. Klemke (ed.) (2000), New York: Oxford University Press, 219-32. qtd. In Metz (2022).
- Baier, K., 1957, "The Meaning of Life", repr. in *The Meaning of Life*, 2nd Ed., E. D. Klemke (ed.) (2000), New York: Oxford University Press, 101-32. qtd. In Metz (2022).
- Barnes, H. (1967). *An Existentialist Ethics*, New York: Alfred A. Knopf. qtd. In Metz (2022).
- Belliotti, R. (2019). *Is Human Life Absurd? A Philosophical Inquiry into Finitude, Value, and Meaning*, Leiden: Brill. qtd. In Metz (2022).
- Belshaw, C. (2021). *The Value and Meaning of Life*, London: Routledge. qtd. In Metz (2022).
- Bennett-Hunter, G. (2014). *Ineffability and Religious Experience*, Oxford: Routledge. qtd. In Metz (2022).
- Brännmark, J. (2003). "Leading Lives", in *Philosophical Papers*, 32: 321-43. qtd. In Metz (2022).
- Cottingham, J. (2005). *The Spiritual Dimension: Religion, Philosophy, and Human Value*, Cambridge: Cambridge University Press. qtd. In Metz (2022).
- Craig, W. (1994). "The Absurdity of Life Without God", repr. in *Exploring the Meaning of Life: An Anthology and Guide*, J. Seachris (ed.) (2013), Malden, MA: Wiley-Blackwell, 153-72. qtd. In Metz (2022).
- Davis, W. (1987). "The Meaning of Life", in *Metaphilosophy*, 18: 288-305. qtd. In Metz (2022).
- Ellin, J. (1995). *Morality and the Meaning of Life*, Ft. Worth, TX: Harcourt Brace. qtd. In Metz (2022).
- Evers, D. (2017). "Meaning in Life and the Metaphysics of Value", in *De Ethica*, 4: 27-44. qtd. In Metz (2022).
- Fischer, J. M. (2019). *Death, Immortality, and Meaning in Life*, New York: Oxford University Press. qtd. In Metz (2022).
- Frankfurt, H. (1988). *The Importance of What We Care About*, New York: Cambridge University Press. qtd. In Metz (2022).
- Frankfurt, H. (2004). *The Reasons of Love*, Princeton: Princeton University Press. qtd. In Metz,

- (2022).
- Gewirth, A. (1998). *Self-Fulfillment*, Princeton: Princeton University Press. qtd. In Metz (2022).
- Goetz, S. (2012). *The Purpose of Life: A Theistic Perspective*, New York: Continuum. qtd. In Metz (2022).
- Hanfling, O. (1987). *The Quest for Meaning*, New York: Basil Blackwell Inc. qtd. In Metz (2022).
- Hare, R. M. (1957). "Nothing Matters", repr. in *Applications of Moral Philosophy*, qtd. In Metz (2022).
- Hooker, B. (2008). "The Meaning of Life: Subjectivism, Objectivism, and Divine Support", in *The Moral Life: Essays in Honour of John Cottingham*, N. Athanassoulis and S. Vice (eds.), New York: Palgrave Macmillan: 184–200. qtd. In Metz (2022).
- Kahane, G. (2011). "Should We Want God to Exist?", in *Philosophy and Phenomenological Research*, 82: 674–96. qtd. In Metz (2022).
- Kekes, J. (1986). "The Informed Will and the Meaning of Life", in *Philosophy and Phenomenological Research*, 47: 75–90. qtd. In Metz (2022).
- Landau, I. (2017). *Finding Meaning in an Imperfect World*, New York: Oxford University Press. qtd. In Metz (2022).
- Levinson, J. (2004). "Intrinsic Value and the Notion of a Life", in *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*, 62: 319–29. qtd. In Metz (2022).
- Levy, N. (2005). "Downshifting and Meaning in Life", in *Ratio*, 18: 176–89. qtd. In Metz (2022).
- Lougheed, K. (2020). *The Axiological Status of Theism and Other Worldviews*, New York: Palgrave Macmillan. qtd. In Metz (2022).
- Matheson, D. (2018). "Creativity and Meaning in Life", in *Ratio*, 31: 73–87. qtd. In Metz (2022).
- Mawson, T. (2016). *God and the Meanings of Life*, London: Bloomsbury Publishing. qtd. In Metz (2022).
- May, T. (2015). *A Significant Life: Human Meaning in a Silent Universe*, Chicago: University of Chicago Press. qtd. In Metz (2022).
- McPherson, D. (2020). *Virtue and Meaning: A Neo-Aristotelian Perspective*, Cambridge: Cambridge University Press. qtd. In Metz (2022).
- Metz, Thaddeus (2022). "The Meaning of Life", in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2022 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2022/entries/life-meaning/>>.
- Metz, Thaddeus (2013). *Meaning in Life: An Analytic Study*, Oxford: Oxford University Press. qtd. In Metz (2022).
- Mintoff, J. (2008). "Transcending Absurdity", in *Ratio*, 21: 64–84. qtd. In Metz (2022).
- Moreland, J. P. (1987). *Scaling the Secular City: A Defense of Christianity*, Grand Rapids, MI: Baker Book House. qtd. In Metz (2022).
- Morris, T. (1992). *Making Sense of It All: Pascal and the Meaning of Life*, Grand Rapids, MI: William B. Eerdmans Publishing Company. qtd. In Metz (2022).
- Murphy, J. (1982). *Evolution, Morality, and the Meaning of Life*, Totowa, NJ: Rowman and

- Littlefield. qtd. In Metz (2022).
- Nozick, R. (1981). *Philosophical Explanations*, Cambridge, MA: Harvard University Press. qtd. In Metz(2022).
- Nozick, R. (1989). *The Examined Life*, New York: Simon and Schuster. qtd. In Metz (2022).
- Quinn, P.(2000). “How Christianity Secures Life’s Meanings”, in *The Meaning of Life in the World Religions*, J. Runzo and N. Martin (eds.), Oxford: Oneworld Publications: 53–68. qtd. In Metz (2022).
- Raz, J. (2001). *Value, Respect, and Attachment*, Cambridge: Cambridge University Press. qtd. In Metz (2022).
- Seachris, J. (2013). “General Introduction”, in *Exploring the Meaning of Life: An Anthology and Guide*, J. Seachris (ed.), Oxford: Wiley-Blackwell: 1–20. qtd. In Metz (2022).
- Singer, I.(1996). *Meaning in Life, Volume I: The Creation of Value*, Baltimore: Johns Hopkins University Press. qtd. In Metz (2022).
- Singer, P. (1995). *How Are We to Live?* Amherst, NY: Prometheus Books. qtd. In Metz (2022).
- Smith, Q. (1997). *Ethical and Religious Thought in Analytic Philosophy of Language*, New Haven: Yale University Press. qtd. In Metz (2022).
- Smuts, A. (2018). *Welfare, Meaning, and Worth*, New York: Routledge qtd. In Metz (2022).
- Solomon, R. (1993). *The Passions: Emotions and the Meaning of Life*, Indianapolis: Hackett Publishing Company. qtd. In Metz (2022).
- Swinburne, R. (2016). “How God Makes Life a Lot More Meaningful”, in *God and Meaning*, J. Seachris and S. Goetz (eds.), New York: Bloomsbury Academic: 151–63. qtd. In Metz (2022).
- Svensson, F. (2017). “A Subjectivist Account of Meaning in Life”, in *De Ethica*, 4: 45–66. qtd. In Metz (2022).
- Tabensky, P. (2003). “Parallels Between Living and Painting”, in *The Journal of Value Inquiry*, 37: 59–68. qtd. In Metz (2022).
- Taylor, C. (1989). *Sources of the Self*, Cambridge, MA: Harvard University Press. qtd. In Metz (2022).
- Taylor, C. (1992). *The Ethics of Authenticity*, Cambridge, MA: Harvard University Press. qtd. In Metz (2022).
- Taylor, R. (1970). “The Meaning of Life”, in *Good and Evil*, repr. Amherst, NY: Prometheus Books, 2000: 319–34. qtd. In Metz (2022).
- Taylor, R. (1987). “Time and Life’s Meaning”, in *The Review of Metaphysics*, 40: 675–86. qtd. In Metz(2022).
- Thomson, G. (2003). *On the Meaning of Life*, South Melbourne: Wadsworth. qtd. In Metz (2022).
- Trisel, B. A. (2002). “Futility and the Meaning of Life Debate”, in *Sorites*, 14: 70–84. qtd. In Metz (2022).
- Trisel, B. A. (2004). “Human Extinction and the Value of Our Efforts”, in *The Philosophical Forum*, 35: 371–91. qtd. In Metz (2022).
- Waghorn, N. (2014). *Nothingness and the Meaning of Life: Philosophical Approaches to Ultimate*

- Meaning Through Nothing and Reflexivity*, London: Bloomsbury. qtd. In Metz (2022).
- Wielenberg, E. (2005). *Value and Virtue in a Godless Universe*, Cambridge: Cambridge University Press. qtd. In Metz (2022).
- Wiggins, D. (1988). "Truth, Invention, and the Meaning of Life", rev. ed. in *Essays on Moral Realism*, G. Sayre-McCord (ed.), Ithaca: Cornell University Press: 127–65. qtd. In Metz (2022).
- Williams, B. (1976). "Persons, Character and Morality", in *The Identities of Persons*, A. O. Rorty (ed.), Berkeley: University of California Press: 197–216. qtd. In Metz (2022).
- Williams, C. (2020). *Religion and the Meaning of Life: An Existential Approach*, Cambridge: Cambridge University Press. qtd. In Metz (2022).
- Wolf, S. (2010). *Meaning in Life and Why It Matters*, Princeton: Princeton University Press. qtd. In Metz (2022).
- Wolf, S. (2015). *The Variety of Values: Essays on Morality, Meaning, and Love*, New York: Oxford University Press. qtd. In Metz (2022).
- Wolf, S. (2016). "Meaningfulness: A Third Dimension of the Good Life", in *Foundations of Science*, 21: 253–69. qtd. In Metz (2022).
- Wong, W. (2008). "Meaningfulness and Identities", in *Ethical Theory and Moral Practice*, 11: 123–48. qtd. In Metz (2022).

